



## مسئله علم در ایران

علی رضا ملاحمدی  
اشاره

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی با انتشار مجموعه کتاب‌های تأملات صاحب‌نظران ایرانی در باب آموزش عالی به دنبال آن است که ایده‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران ایرانی را که پیش‌تر در قالب مقاله، یادداشت و مصاحبه منتشر شده‌اند، در مجموعه‌ای گردآوری کند تا بستری برای توسعه گفت‌وگوی انتقادی اندیشمندان فراهم شود.

کتاب مسئله علم در ایران یکی از آثار منتشرشده این مجموعه است که یادداشت‌ها و مصاحبه‌های موسی اکرمی، از استادان صاحب‌نام فلسفه را در خود جای داده است. ایشان در این کتاب با طرح مسائل بنیادین در ساحت تاریخ علم، فلسفه علم و پاره‌ای از موضوعات مربوط به آموزش عالی، به تحلیل وضعیت کنونی پرداخته است. آنچه در ادامه می‌آید، مروری بر عناوین مطالب کتاب، به همراه نگاهی نقادانه به برخی رویکردهای نویسنده در این کتاب است.

معرفی کتاب

کتاب مسئله علم در ایران مشتمل بر شش دفتر (بخش موضوعی) است که هر دفتر، مباحث متعددی را در خود جای داده و در مجموع، سی گفتار (اعم از یادداشت و مقاله و مصاحبه) این کتاب را شکل داده‌اند.

نویسنده در مقدمه بیان می‌کند که نگرش حاکم بر مطالب این کتاب، «واقع‌گرایی علمی» است که از دستاوردهای برجسته سنت فلسفه تحلیلی است. لذا توضیحاتی تخصصی درباره فلسفه علم، نسبت علم و فلسفه، اهمیت فلسفه علم، ارتباط علم و فلسفه و همچنین ابعاد واقع‌گرایی علمی می‌دهد تا برای مخاطب، کاملاً روشن باشد که با کدامین نگرش به سراغ علم، تاریخ علم، و فلسفه علم رفته است.

دفتر یکم «درباره فلسفه علم» است. ایشان در این بخش ابتدا چیستی فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحلیلی و سپس فلسفه علم را تحلیل می‌کند؛ آنگاه به طرح این پرسش می‌پردازد که «فلسفه علم تحلیلی یا فلسفه علم قاره‌ای؟»؛ پس از مقایسه این دو رویکرد، در نهایت نتیجه می‌گیرد که آنچه در سنت قاره‌ای مشاهده می‌شود، گونه‌ای «شبه‌فلسفه علم» است و با توجه به درک دقیق‌تر و روشن‌تر و عینی‌تر فیلسوفان تحلیلی و خصلت‌های ذاتی این نگرش فلسفی، فلسفه علم راستین را در فلسفه تحلیلی باید جست‌وجو کرد. همچنین «امکان ریاضیاتی کردن علوم اجتماعی» مبحث دیگری از این بخش است که اهمیتی ویژه دارد.

موسسی اکرمی در دفتر دوم، «درباره پیوند میان علم و ناعلم» سخن می‌گوید. تحلیل ارتباط میان فیزیک و فلسفه، بررسی امکان و چیستی فلسفه فیزیک، رابطه علم و فرهنگ‌شناسی، و همچنین بررسی ادله «هویت ممتنع



زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیرالدین طوسی، شیخ بهایی و دکتر محمود حسابی و در نهایت، استاد احمد بیرشک گرد آورده است.

دفتر ششم نیز به بررسی «هست و باید آموزش عالی در ایران» اختصاص دارد. تأملی در عنوان «استاد»، آسیب‌شناسی کتاب‌های حوزه فلسفه، مسئله سرقت علمی در ایران، مسئله حذف دوره کارشناسی رشته فلسفه، و معیارهای سنجش علم اساتید دانشگاه، موضوع گفتارهای این دفتر است. آخرین گفتار کتاب و این بخش نیز، تنها مقاله ترجمه‌شده در این مجموعه است که نویسنده به دلیل اهمیت ویژه‌ای که مباحث آن درباره مسئله علم در ایران امروز داشته، آن را با عنوان «چشم‌اندازی به جهان علم و فناوری: کلان‌علم» در این دفتر گنجانده است.

کتاب مسئله علم در ایران تألیف موسی اکرمی، به همت انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی در ۵۲۴ صفحه و به قیمت ۲۷۰۰۰ تومان منتشر شده است.

#### بررسی و نقد

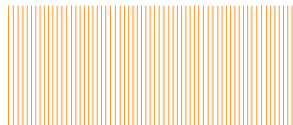
کتاب مسئله علم در ایران شامل مباحثی بنیادین و گسترده است که حقیقتاً جای آنها در میان آثاری که در حوزه فلسفه علم موجود است، خالی بود؛ حداقل از منظرگاه خاص نویسنده و همچنین با چنین سبک و ساختاری که مخاطب کمتر متخصص را به سمت خود

علم دینی» و «امتناع تأسیس علم دینی» که در جلسه نقد کتاب هویت علم دینی نوشته دکتر خسرو باقری مطرح شده، از مباحث مهم این بخش هستند.

بررسی وضعیت «فلسفه علم در ایران» نیز موضوع دفتر سوم است. نویسنده در این دفتر از منظر خویش، به تحلیل پیشینه، امروز و آینده کرسی‌های فلسفه علم در ایران می‌پردازد. گفتار پایانی این دفتر، مقاله‌ای علمی-پژوهشی با موضوع «فلسفه پزشکی اسلامی و عقلانیت انتقادی» است که با توجه به اهمیت «فلسفه علوم تجربی در جهان اسلام» و همچنین فلسفه «پزشکی اسلامی» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نویسنده در این بخش سعی کرده اجزای مثبت و کارآمد پزشکی اسلامی را مطابق آنچه در کتاب‌های تاریخ پزشکی موجود است، گردآورد تا در پرتو تحلیل‌های روش‌شناسانه، به کاستی‌های آن نیز دست یابد.

دفتر چهارم درباره «تاریخ‌نگاری علم و فلسفه تاریخ علم» سخن گفته و ملزومات تاریخ‌نگاری علم بر اساس رئالیسم علمی را ذیل سه گفتار تبیین کرده است.

دفتر پنجم به بررسی روش‌شناسی چند تن از دانشوران از منظر فلسفه علم اختصاص دارد. گفتار اول بررسی میزان حقانیت توماس کوهن در خوانش پارادایمی-انقلابی از تاریخ علم است. ایشان در این گفتار، رویکرد کوهن در فلسفه علم و قرآتی را که از تاریخ علم دارد، نقد کرده است. در ادامه نیز گفتارهایی را درباره شخصیت علمی



جذب می‌کند؛ این ویژگی از جهتی می‌تواند امتیاز این اثر محسوب شود و از جهتی دیگر یکی از ضعف‌های آن؛ اما درباره برخی مباحثی که در این کتاب مطرح شده، با رویکرد انتقادی، موضوعاتی می‌توان طرح کرد که در ادامه، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱. کاستی در تحلیل معرفت‌شناسانه

تعریف نویسنده از علم در مقدمه کتاب، تعریفی مساوق با «علم تجربی» است. همچنین وی در مواضع متعددی از کتاب، پنج «دستگاه باور مدعی شناخت» را طرح می‌کند که مرزبندی آنها با یکدیگر، برای پاکیزگی و سلامت هر کدام از آنها ضروری است: علم، فلسفه، دین، عرفان و اسطوره. ایشان درباره این پنج دستگاه معرفتی، به بیان همین مقدار کفایت کرده و به تحلیل بیشتر مسئله نمی‌پردازد؛ لیکن در گفتارهای گوناگون آن‌چنان درباره علم سخن می‌گوید که گویی علم تجربی، یکه‌تاز عرصه «شناخت واقع» است و دیگر دستگاه‌های معرفتی را به شناخت واقعیت - آن‌گونه که هست - راهی نیست؛ این در حالی است که بی‌تردید بررسی ارزش معرفت‌شناختی هر یک از این پنج دستگاه باور (فارغ از نتیجه) از بنیادی‌ترین مسائلی است که در سرنوشت علم تجربی و فلسفه علم تجربی نقش تعیین‌کننده دارد؛ طرح پرسش‌هایی از این دست که: هر یک از این پنج دستگاه معرفتی تا چه اندازه امکان دسترسی به واقع را دارند؟ مرز هر یک از این پنج دستگاه معرفتی با دیگری کدام است و معیار این مرزبندی چیست؟ اگر بپذیریم که برخی از این پنج دستگاه معرفتی امکان دسترسی به واقع را دارند، آیا تعامل فعالانه میان آنها ضرورت نخواهد یافت؟ نویسنده خود در مواضع متعدد کتاب، به ارتباط و دادوستد میان «علم تجربی» و «فلسفه» تصریح کرده است؛ بنابراین ایشان به صورت پیش‌فرض، علاوه بر علم، واقع‌گرایی فلسفی را نیز اجمالاً پذیرفته است؛ اما جای این پرسش خالی است که با چه معیاری فقط میان این دو دستگاه ارتباط برقرار می‌شود و به چه دلیل سه دستگاه معرفتی دیگر نیز امکان تعامل را نداشته باشند؟ کم‌وکیف ارتباطها و تعامل‌ها چگونه خواهد بود؟ مؤلف خود به تبیین موضع خویش در باب «واقع‌گرایی علمی» می‌پردازد و تأمل در بخش‌های گوناگون کتاب نیز این گمان را تقویت می‌کند که از نگاه ایشان، تنها

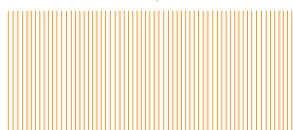
«علم تجربی» است که به صورت موجه امکان دسترسی به واقع را دارد. مسلماً در کتابی که با چنین گستره موضوعی و در این سطح بنیادین به طرح مسائل مربوط به علم می‌پردازد، جای این پرسش خالی است که «آیا فقط علم تجربی امکان شناخت موجه واقع را دارد؟» اهمیت سرنوشت‌ساز این مسئله آنگاه نمایان می‌شود که به عنوان نمونه، ایشان مبتنی بر همین رویکرد خاص و تقلیل -خواستنه یا ناخواستنه- باور صادق موجه به «علم تجربی»، مدعی امتناع تأسیس علم دینی می‌شود.

### ۲. ارزیابی شتاب‌زده درباره علم دینی

نویسنده در گفتار هشتم کتاب (نقد کتاب هویت علم دینی اثر دکتر خسرو باقری)، ادله و توضیحات خویش را در باب علم دینی مطرح، و از «هویت ممتنع علم دینی» دفاع کرده است. گذشته از اینکه نقد یک رویکرد حداقلی در باب علم دینی (به دلیل موضع منفعلانه‌ای که این رویکرد به علم تجربی دارد) به طور منطقی برای مدعی «هویت ممتنع علم دینی» کفایت نمی‌کند، بررسی برخی ادله و توضیحات نویسنده در اثبات مدعی خویش نیز نشان از شتاب‌زدگی در نقد علم دینی دارد؛ از جمله:

۱. آیا طرح مدعی «امکان علم دینی» به معنای طرح ضرورت یا امکان «ایدئولوژیک کردن علم تجربی» است؟ اگر حقیقتاً این دو مساوق باشند، سخن از امتناع علم دینی چندان گراف نخواهد بود؛ اما بررسی مدعیات بسیاری از نظریه‌پردازان این عرصه (از جمله آیت‌الله جوادی آملی و دکتر مهدی گلشنی) نمایانگر این حقیقت است که برابر دانستن «علم دینی» با «علم ایدئولوژیک»، یکی از اشتباهات نویسنده در فهم واقعیت علم دینی است. به نظر می‌رسد در پس چنین تصویر کلیشه‌ای از علم دینی، حجم گسترده‌ای از مفروضات معرفت‌شناختی و دین‌شناختی پنهان است که بدون تبیین و اثبات آنها، طرح چنین مدعایی امکان‌پذیر نخواهد بود و با بررسی آن مفروضات نیز گسست میان آنها با مبانی معرفت‌شناختی و دین‌شناختی مذکور نمایان خواهد شد.

۲. نویسنده در توضیح یکی دیگر از ادله امتناع علم دینی، تکثر مذاهب و فرقی اسلامی را مطرح می‌کند؛ چراکه علم دینی قرار است بر اساس مبانی یک برداشت خاص



که در واقع «تاریخ علم» هستند، آنچه در این کتاب بیش از همه مشهود است، بررسی و تحلیل آنچه بر جغرافیای اندیشه غربی در ساحت علم و فلسفه علم گذشته و همچنین داوری درباره آنهاست. گویی تمام آنچه برای «مسئله علم در ایران» ضرورت دارد، ورود و انتقال صحیح و کامل اندیشه‌های تولیدشده در جهان اندیشه‌گانی دیگری، به داخل کشور است و دیگر هیچ! یا گویی هویت علم و فلسفه علم در ایران، صرفاً با ترجمه و انتقال از آن‌سو به این‌سو معنا پیدا می‌کند. البته نویسنده به‌طور مشخص وارد این مبحث نشده، لیکن روح حاکم بر کتاب، معنایی جز این را نمی‌رساند. مسئله این است که آیا ما ایرانیان فهمی از عالم نداریم و آیا حق نداریم بر اساس فهم خویش، وارد دیالوگ و مفاهمه مستقل (و نه صرفاً ترجمه‌وار) با علم و فلسفه علم غربی شویم؟ آیا ورود به جریان جهانی تولید علم، فقط و فقط از طریق ترجمه امکان‌پذیر است؟ به نظر می‌رسد این نیز مسئله‌ای است که بررسی آن در اثری این‌چنینی ضروری می‌نماید؛ لیکن نویسنده آن را به‌صورت پیش‌فرض، آن‌چنان مسلم انگاشته که حتی نیاز به طرح پرسش در این باره ندیده است!

#### ۴. کدام فلسفه؟

نویسنده در گفتار ابتدایی کتاب، با بررسی خصلت‌های فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحلیلی، عنوان «فلسفه علم» را منحصرأ شایسته «فلسفه علم تحلیلی» دانسته و در مواضع متعدد دیگر نیز از واقعیت‌گریزناپذیر تعامل میان علم تجربی و فلسفه، سخن گفته است. نقادی که در این باره می‌توان طرح کرد، این است که ایشان با وجود اذعان بر تأثیرپذیری علم از فلسفه، از سنت غنی فلسفه اسلامی غفلت کرده و هیچ اشارتی به امکان یا امتناع «فلسفه علم مبتنی بر فلسفه اسلامی» نداشته است. اگر موضوع کتاب، مسئله علم «در ایران» است، آیا می‌توان وجود سنت‌های قویم و غنی فلسفی در این جغرافیای اندیشه‌گانی را که هویت مستقل از فلسفه قاره‌ای و تحلیلی دارند، نادیده گرفت؟ و آیا با نادیده گرفتن این عامل سرنوشت‌ساز، می‌توان از «مسئله علم در ایران» آن‌چنان‌که باید، سخن گفت؟

پی‌نوشت

1. Science as culture, march 1998, p.81

از اسلام و قرآن (مثلاً شیعه اثنا عشری) محقق شود؛ درحالی‌که آن برداشت، مورد تأیید قاطبه جامعه دینی نیست. بنابراین تحقق یک علم دینی واحد نیز ممتنع است. طرفه آنکه با چنین معیاری اساساً دیگر نمی‌توان از پیشرفت علم سخن گفت! چراکه حرکت رو به پیش علوم (حتی علوم تجربی) همواره بر پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی‌ای استوار است که آن مبانی هنوز به جامعه علمی عرضه نشده و شاید هیچ‌گاه نیز عرضه نشوند؛ اما مبتنی بر همان پیش‌فرض‌ها بر اساس روش‌شناسی علمی حرکت کرده و محصول پژوهشی‌اش نیز مورد تأیید جامعه علمی واقع می‌شود. ۳. نویسنده به‌صراحت معتقد است که «علم تجربی با پیش‌فرض‌های معرفت‌بخش غیرتجربی، ممکن نیست» و لذا علم دینی نیز از اساس ممتنع است. (صفحه ۲۲۱) این ادعا در حالی طرح می‌شود که اکنون خلاف این امر، حداقل در ساحت علم فیزیک به‌مثابه یکی از مسلمات، پذیرفته شده است. تأثیر پیش‌فرض‌های غیرتجربی بر علم تجربی، امروزه آن‌چنان روشن و مسلم است که «رابرت یانگ»، سردبیر مجله «علم به‌مثابه فرهنگ» که یکی از معتبرترین نشریات علمی-پژوهشی بریتانیا در حوزه تاریخ علم و فلسفه علم است، می‌نویسد: «کارهای اخیر، این را برای افراد بصیر روشن کرده است که هیچ جایی در علم، فناوری، پزشکی یا سایر تخصص‌ها نیست که شما مذهب را به‌عنوان یک عامل مؤثر نیابید».<sup>۱</sup> در داخل کشور نیز دکتر مهدی گلشنی در آثار متعددی که تألیف کرده، اثبات کرده است که این واقعیت «در تجربه فعالیت‌های علمی دانشمندان علم تجربی» بارها و بارها محقق شده است. توجه به این نکته لازم است که مسئله، فراتر از «بایسته‌های علم» بوده و به «واقعیت پژوهش علمی» مربوط می‌شود. به بیان دیگر، ایشان درباره مسئله‌ای مدعی «امتناع» شده است که در واقعیت پژوهش‌های علمی، نه‌تنها امکان، بلکه «وقوع مکرر» آن در جامعه علمی به اثبات رسیده است!

#### ۳. فقدان ایده‌های فعالانه برای مسئله علم در ایران

با وجود مباحث گسترده فلسفه علم و حجم زیادی که در این کتاب به این موضوع اختصاص یافته، شاهد هیچ راه‌حل یا طرح ایده و نظریه‌ای در باب اینکه «چه باید کرد؟» نیستیم. به‌استثنای گفتارهای محدود و مختصری

